





وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشکده ادبیات فارسی

گروه ادبیات فارسی

پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد - رشته زبان و ادبیات فارسی

**بررسی معیارهای نقد آزاد بلگرامی و خان آرزو
(با تأکید بر تذکرها و رسائل نقد آزاد و آرزو)**

استاد راهنما:

دکتر تقی پورنامداریان

استاد مشاور:

دکتر زهرا پارساپور

پژوهشگر:

محسن حسنی حاجیوند

شهریور ۱۳۹۵

تقدیم به:

پدرم که تجلی حرکت و شادی انسان‌هایی است
که وجود خود را در سطر سطر زندگی‌شان ذوب
کرده‌اند و تشکر از مادرم که با «خندیدن» فلسفه
چگونه زیستن و هنر چگونه دیدن در فضای
یأس و ناامیدی را به من آموخت.

سپاسگزاری می‌کنم:

از استاد تقی پورنامداریان که وجودشان
فضل و دانایی را سرمایه‌یی گرانبهاست، و
نیز از خانم دکتر زهرا پارساپور که
کمک‌های فراوانی به شاگرد کمترین خود
کردند و او را در این راه یاری نمودند. و
همچنین از آقای دکتر نعمت‌الله ایران‌زاده
که داوری این رساله را قبول کردند.

آزاد بلگرامی و سراج الدین علی‌خان آرزو دو تن از منتقدین مشهور در قرن‌های یازده و دوازده هجری قمری در شبه قاره هند می‌باشند. این دو در ادبیات عربی و فارسی و هندی اطلاعات گسترده‌یی داشتند. به همین خاطر در بحث‌های نقد شعر و بیان نظریه‌هایی که با پیشینیان متفاوت بود، سرآمد منتقدین عصر خود شدند. آنها در نقد شعر روش و مبنای خاصی داشتند و شعر را از دید خود نسبت به مباحث بلاغی و دستوری و لغوی بررسی می‌کردند. این مبانی موجب پدید آمدن نقدهایی از جانب این دو منتقد شد که بر نقد معاصر خود و حتی بعدها بر منتقدین دیگر نیز اثر گذاشت. رساله حاضر گامی -هر چند کوچک- است در جهت بررسی مبانی نقد این دو منتقد بزرگ و نیز آشنایی با تفاوت و توافق نظریات آنها به ویژه در مباحث بلاغی با منتقدین متقدم در ادبیات فارسی و عربی. در این رساله از کتب این دو منتقد و نیز تذکره‌ها و کتاب‌های تاریخی نزدیک به عصر آنها و نیز کتب بلاغی منتقدان ادبیات عربی و فارسی استفاده شده‌است و نکات مهم آن به این قرار است: الف) بررسی تحولات سیاسی و ادبی در قرون یازده و دوازده در ایران و شبه قاره هند. ب) بررسی سبک هندی و شعر آن. پ) بررسی نمونه‌های کار نقد و معرفی منتقدانی که در این دوره از تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره می‌زیسته‌اند. ج) بررسی نظریات آزاد بلگرامی و علی‌خان آرزو در زمینه نقد و تطبیق آنها با نظریات متقدمین.

فهرست

پیشگفتار ۳

فصل اول کلیات ۵

۱-۱. تعریف مسئله و ضرورت انجام این پژوهش ۶

۲-۱. اهداف پژوهش ۶

۳-۱. معرفی پیشینه پژوهش ۷

فصل دوم پیش در آمد ۹

۱-۲. تحولات سیاسی از اوایل قرن دهم تا قرن دوازدهم: ۱۰

۲-۲. تحولات ادبی در قرون دهم تا دوازدهم ۱۴

۳-۲. سبک هندی ۱۹

فصل سوم معرفی منتقدان دیگر سبک هندی ۲۵

۱-۳. مقدمه ۲۶

۲-۳. شیدای فتحپوری ۲۷

۳-۳. ابوالبرکات منیر لاهوری ۲۸

۴-۳. وارسته مل سیالکوٹی ۳۱

فصل چهارم مبانی نقد آزاد بلگرامی و علی خان آرزو ۳۶

۱-۴. آزاد بلگرامی ۳۷

۲-۴. آثار آزاد ۴۲

۴۴.....	۳-۴.سراج الدین علی خان آرزو.....
۴۸.....	۴-۴.آثار علی خان آرزو.....
۵۰.....	۵-۴.مبانی نقد آزاد بلغرامی و علی خان آرزو.....
۵۲.....	۴-۵-۱.استعاره.....
۵۵.....	۴-۵-۲.تصرف در زبان.....
۵۷.....	۴-۵-۳.زبان شعر و زبان محاوره.....
۵۸.....	۴-۵-۴.اولویت.....
۶۰.....	۴-۵-۵.تنبیه الغافلین.....
۶۴.....	۴-۵-۶.غزلان الهند.....
۶۵.....	۴-۵-۷.نقد هایی از آزاد.....
۷۱.....	۴-۵-۸.تناسبات لفظی و معنایی.....
۷۳.....	۴-۵-۹.دریافت و فهم سخن.....
۷۵.....	۴-۵-۱۰.شعر معنی و یعنی.....
۷۸.....	۴-۵-۱۱.سرقه، توارد و ابتدال.....
۸۸.....	۴-۵-۱۲.چندین اصطلاح نقد از نظر و بیان آرزو.....
۸۹.....	۴-۵-۱۳.ایهام.....
۹۰.....	فصل پنجم نتیجه گیری و ارزیابی کار دو منتقد.....
۹۵.....	کتابنامه.....

پیشگفتار

دورانی که در مورد آن بحث می‌کنیم، دوران مهمی در تاریخ ایران و شبه قاره هند است. درین دوران که پر است از تناقض‌ها، با فراز و نشیب‌هایی که داشت، مجموعه‌یی از اضداد را شکل داد. از طرفی با کامیابی‌های نظامی و سیاسی دولت مردانی چون شاه اسماعیل و شاه عباس و نادرشاه، و از طرفی با فرمانروایی مردانی نالایق و عیاش و با نفوذ مفسده جویان و با پیشوایی فکری و عقلی متعصبان کوتاه نظر جاهل نیز ملازم بود. در هند خاندان گورکانی به قدرت می‌رسند. در ابتدای حال پادشاهان لایقی چون اکبرشاه گورکانی و جهانگیر و شاه جهان به سلطنت می‌رسند و حال و اوضاع هند خوب می‌شود و هند مراحل رو به پیشرفت را یک به یک پشت سر می‌گذارد. و بعد رو به زوال می‌گذارد و هر روز شاهزاده‌های این خاندان به جان هم می‌افتند و در جنگ‌هایی که جز خونریزی چیزی نداشت، وقت خود را سپری می‌کنند. این زد و خورد‌ها ادامه داشت تا اینکه نادرشاه افشار در سال ۱۳۵۱ هجری قمری هند را تصرف کرد و به آن شکوه و عظمت دربار گورکانی که چندی می‌شد از بین رفته بود، خاتمه داد. در دوران اکبر شاه تا اورنگ‌زیب هند بهشت مردمان دیگر الخصوص شاعران ایرانی محسوب می‌شود. این وضعیت به جایی می‌رسد که بیشتر شاعران ایران رو به آن دیار می‌کنند تا از بذل و بخشش شاهان گورکانی و امیران آنها بهره‌مند شوند. در این دوره بود که شاعران بنامی چون قدسی مشهدی، غزالی مشهدی، کلیم کاشانی، طالب آملی و... به هند مهاجرت می‌کنند و در آنجا با آنها با شکوه هرچه تمام تری رفتار می‌شود.

در این رفت و آمدها زبان فارسی قدرت فراوانی در شبه قاره هند می‌گیرد و به ویژه طرفداری پادشاهان گورکانی هند موجب شکوه روز افزون آن می‌شود. توجه پادشاهان هند به زبان و ادبیات فارسی موجب می‌شود تا عده‌یی از مردم هند اقدام به فراگیری زبان فارسی کنند و حتی عده‌یی به این زبان شعر بگویند. شاعران اهل هند برای اینکه شعرشان به کمال برسد می‌بایست با اهل زبان یعنی ایرانیان ساکن هند حشر و نشر داشته باشند. این رفتارها موجب به وجود آمدن نقدها و نظریاتی در باب شعر آنها شد. کم کم نقد در بین ادبا و شعرای آن سامان رونق روز افزون گرفت. این نقدها هرچند بیشتر جنبه طبعی و در واقع استحساناتی داشتند اما بعدها بیشتر موجب تکامل یافتن نقد از نظر نظم و قاعده روشن و استوار شدند.

در این دوره یعنی قرون یازده و دوازده دو منتقد بزرگ در سرزمین هند وارد عرصه ادبیات فارسی می‌شوند. این دو منتقد یعنی آزاد بلگرامی و سراج‌الدین علی‌خان آرزو با اطلاعات گسترده‌یی که در ادبیات فارسی و عربی و هندی داشتند، توانستند نقدهای شگفتی در باب شعر دیگران از خود به جای بگذارند. آنها در روشمندی نقد پا فشاری کردند و برای خود قانون‌هایی وضع کردند. این مبانی

که در واقع نقدهایشان بر پایه آنها بررسی می‌شد، یا تکامل یافته نظریات منتقدان پیشین بود و یا از طبع سرشار ادبی آنها سرچشمه می‌گرفت. در این رساله به بررسی مبانی نقد این دو منتقد و آراء آنها در باب نقد و تطبیق آنها با نظریات منتقدان متقدم پرداخته می‌شود. این مبانی بیشتر در باب زیبایی شعر از نظر منتقدین این دوره بخصوص آزاد بلگرامی و علی‌خان آرزو است.

فصل اول کلیات

۱-۱. تعریف مسئله و ضرورت انجام این پژوهش

مسئله پژوهش بررسی نظریات دو تن از شعرشناسان هندی، آزاد بلگرامی و علی‌خان آرزو است و بعضی از اصول نقد که آنان علاوه بر آنچه قدما گفته‌اند، طرح کرده و در نقد شعر به کار برده‌اند که علی‌رغم ظرایف و دقایق علمی موجود در نقدهای این دو تن و همچنین منحصر به فرد بودن برخی نظریات در آثار ایشان، چنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته‌اند و می‌بایست به شکل دقیق رسالات نقد آنان بررسی شود. همچنین مسائلی نظیر اصطلاحات و ابزار نقد ادبی آن دوره بررسی شود و تاثیرپذیری آنان از بلاغت قدیم تبیین شود. همچنین تشخیص این موضوع که نظریات ابداعی و نقدهای ایشان متأثر از کدام سبک شعری و نگاه زیباشناسانه بوده‌است که می‌بایست در این پژوهش مورد بررسی و استخراج قرار گیرند. سراج‌الدین علی‌خان آرزو و آزاد بلگرامی دو تن از بزرگ‌ترین منتقدان قرن یازدهم و دوازدهم در سرزمین هند و تاریخ ادبیات فارسی هستند که هنوز هم پس از گذشت سال‌ها به صورتی که شایسته آنان است، شناخته نشده‌اند. این پژوهش می‌تواند بسیاری از پرسش‌های ما را در باب جریان‌شناسی شعر فارسی و جزئیات نقد ادبی پاسخ دهد و مهم‌ترین ویژگی‌های ذوق هنری یکی از خلاقانه‌ترین دوره‌های شعر فارسی را تبیین کند و این مسئله نه تنها ما را با سبک و سلايق ذوقی آن دوره آشنا می‌کند، بلکه در فهم معنی و ظرایف هنری شعر آن دوره نیز یاری می‌رساند.

۱-۲. اهداف پژوهش

۱. تبیین جریان نقد ادبی در قرن ۱۲ در شبه قاره
۲. تدوین و طبقه‌بندی نظریات و نقدهای ادبی دو تن از بزرگ‌ترین منتقدان شعر فارسی
۳. تعیین حد و مرزهای ذوق هنری و ادبی شعر سبک هندی با توجه به آثار آزاد و آرزو
۴. تحلیل زیر ساخت‌های اجتماعی و فرهنگی موثر در ملاک‌های نقد ادبی در آن دوره و مکان بخصوص
۵. تحلیل تاثیرگذاری‌های رسالات و تذکره‌های این دو منتقد در آثار معاصرین آنها

۱-۳. معرفی پیشینه پژوهش

اولین کاری که اجمالاً به تبیین نظرات این دو منتقد پرداخت، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی بود برگزیده اشعار حزین لاهیجی که با عنوان «شاعری در هجوم منتقدان» (نشر آگه، ۱۳۷۵) انتشار یافت و استاد در این کتاب به جمع‌آوری نقدهای خان‌آرزو و دیگران در باب شعر حزین لاهیجی پرداخته‌اند. دومین کاری که می‌توان به آن اشاره کرد کتاب «نقد ادبی» (در سال ۱۳۳۸ در دو مجلد چاپ شد. بعدها با عنوان آشنایی با نقد ادبی در یک مجلد در انتشارات سخن به چاپ رسید) از عبدالحسین زرین‌کوب است که در فصلی از این کتاب نقد ادبی در سبک هندی بررسی شده و به نقدهای این منتقد اشاراتی شده است. سومین کاری که در این مورد انجام شده پایان‌نامه‌ی بود که توسط محمود فتوحی و با راهنمایی عبدالحسین زرین‌کوب و مشاوره محمدرضا شفیعی کدکنی در دانشگاه تهران نوشته شده است، و ابتدا با نام «نقدخیال» (انتشارات روزگار، ۱۳۷۹) و سپس با نام «نقد ادبی در سبک‌های هندی» (انتشارات سخن، ۱۳۸۵) انتشار یافت که می‌توان گفت یکی از مفصل‌ترین کتاب‌ها در باب بررسی موضوع نقد ادبی در دوره مورد بررسی ماست. کار دیگر کتاب «بر خوان آرزو» (نشر مجمع ذخایر اسلامی، ۱۳۹۱) نوشته مهدی رحیم‌پور است (از پایان نامه کارشناسی ارشد ایشان با عنوان سراج‌الدین علی‌خان آرزو و نظریه‌های زبانی او، نیز در کتاب به کار رفته است) که در آن زندگی آثار و افکار سراج‌الدین علی‌خان آرزو تبیین شده است. در این کتاب به بخش زبان‌شناسی از دیدگاه خان‌آرزو پرداخته شده است و به معیارهای دیگرانچنان که باید پرداخته نشده است. همچنین پایان‌نامه‌ای در دانشگاه تربیت مدرس با عنوان «بررسی احوال و آثار آزاد بلگرامی» با راهنمایی محمود فتوحی کار شده است. و نیز مقاله‌ای با عنوان تحلیل دیدگاه‌های انتقادی خان‌آرزو در مجمع‌النفایس نوشته سیروس شمیسا و شهلا فرقدانی (فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان) است. باقی مقالاتی که اینجا یاد می‌کنیم بیشتر یکی از موضوعات نقد آزاد و آرزو را در بر می‌گیرد یا اینکه به صورت اجمالی به مسائل نقدی و بلاغی پرداخته‌اند. از جمله:

- مسائل سبک‌شناسی از نگاه آرزو، (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۲، شماره ۱) از محمدرضا شفیعی کدکنی

- خان‌آرزو در عرصه ادب و تحقیق، مهر نورمحمدخان

- نقد و بررسی مجمع‌النفایس خان‌آرزو (دوره جدید، سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰)
از سعید شفیعیون.

- جلوه‌های نقد ادبی در آثار خان‌آرزو، (کتاب ماه ادبیات شماره ۳۳ پیاپی ۱۴۷ دی ۱۳۸۸) یوسف
بیگ باباپور

- دیدگاه‌های آواشناسی خان‌آرزو بر اساس رساله متمر، دکتر سیروس شمیسا

- بازبینی یک سنت (نقد و بررسی دیدگاه‌های خان‌آرزو در حوزه ساختار معنایی)، مهدی رحیم‌پور

- نمونه‌یی از نقد‌الشعر گذشتگان (برگرفته از خزانه عامره آزاد بلگرامی)، علی‌رضا ذکاوتی

فصل دوم پیش در آمد

۱-۲. تحولات سیاسی از اوایل قرن دهم تا قرن دوازدهم:

دورانی که در مورد آن بحث می‌کنیم، دوران مهمی در تاریخ ایران و شبه قاره هند است. درین دوران که پر است از تناقض‌ها، با فراز و نشیب‌هایی که داشت، مجموعه‌یی از اضداد را شکل داد. از طرفی با کامیابی‌های نظامی و سیاسی دولت مردانی چون شاه اسماعیل و شاه عباس و نادرشاه، و از طرفی با فرمانروایی مردانی نالایق و عیاش و با نفوذ مفسده جویان و با پیشوایی فکری و عقلی متعصبان کوتاه نظر جاهل نیز ملازم بود؛ و اگر چه با ایجاد وحدت ملی در آن عهد مرکزیت و تمامیت ایران که با حمله تازیان و هجوم مغول و ایلغار تیمور از میان رفته بود، احیاء شد اما باز شیوع اندیشه‌های متعصبانی - که با عقاید کورکورانه خود به جنگ‌ها و خونریزی‌ها دامن زدند - را نیز در بر داشت. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۵، ۵-۷)

ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات در ایران می‌نویسد:

شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) در حوادث سن با نبوغ خداداد و توانایی شگفت انگیز و سرعت عمل بسیار کشوری آشفته را که عرصه کشاکش ترکمانان و تیموریان و ازبکان بود، در مدتی کوتاه به زیر لوای یک دولت مرکزی در آورد که هم تمامیت فرهنگی خود را بازیافت و هم توانست با قدرت های خاور و باختر کشور آماده در آویختن باشد. پس از شاه اسماعیل و بر روی کار آمدن پسرش شاه طهماسب اوضاع کشور تعریف چندانی پیدا نکرد. طهماسب حالتی شبیه به سواس داشت، چنان که بسیاری از روزها از بام تا شام در گرمابه به شست و شوی و گرفتن ناخن می‌گذراند؛ بیشتر چیزها را پلید می‌دانست و بدان‌ها دست نمی‌یازید. در اواخر حیات سال‌ها از «دولتخانه» بیرون نیامد و به فریاد دادخواهان نرسید. او می‌گفت که در کشور قاضیان را گماشته است تا به داد مردم برسند و دیگر حاجتی به داوری او نیست. غافل از این که آن قاضیان از گناهکاران رشوه می‌ستاندند و بی گناهان را می‌آزدند و چون از بی‌عنایتی پادشاه به حال آنان خبر داشتند از بیدادگری پروا نمی‌کردند. شاعران را به بهانه آن که مبالغه گر و دروغ پردازند به خود راه نمی‌داد، اما حقیقت حال آن بود که نمی‌خواست سیم و زری که انباشته بود صرف آنان کند. از اواخر پادشاهی شاه طهماسب آثار ضعف در حکومت پیدا شد و هیمنه نظام شاه اسماعیلی از میانه برخاست. به محض فوت شاه طهماسب دو دسته از قزلباشان به جان هم افتادند. مدتی جانشینان شاه طهماسب بر سر جانشینی به زد و خورد با یک دیگر پرداختند. دولت های اطراف از این موقعیت استفاده کرده و به مرز های ایران حمله کردند. این زد و خورد ها ادامه داشت تا نوبت به عباس میرزا - که بعدها شاه عباس کبیر شد - رسید. نابغه نو سال مصمم بود که با همه این انگیزه‌های سستی و ناتوانی بجنگد و مخالفان قدرت را از میان ببرد. پس نخست به بهانه خون برادر سرداران مقتدری را که

در این کار دست داشتند یا متهم به این خیانت بودند سر برید و مال و مکنت آنان را مصادره کرد. سپس عده‌یی دیگر را که با تسلط مرشدقلی استاجلو بر کارهای ملک مخالفت داشتند به دست مرشدقلی خان به دیار عدم فرستاد. خود مرشدقلی هم با جمعی از قزلباشان در محاصره هرات به دست ازبکان از میان رفت و علی‌قلی خان شاملو نیز که بر امور سلطنت غلبه و تصرف تا داشت در سر راه سفر به خراسان در چادرش پاره پاره شد؛ به این ترتیب عوامل اصلی ضعف و ناتوانی دولت در مدتی کوتاه از میان رفتند. شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) نجات‌دهنده شاهنشاهی صفوی از زوال و رساننده آن به عظمت و کمال است. بعد از شاه عباس از میان جانشینان او تنها شاه عباس دوم توانست تا حدی شایسته آن باشد که نام نیای خود و تخت او را تصاحب کند. سرانجام شاه سلطان حسین در حمله افغان‌ها به ایران، کشور را به آن‌ها داد و به این ترتیب پادشاهی صفوی از بین رفت. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۵، ۱۱-۲۳)

ذبیح‌الله صفا همچنین در تاریخ ادبیات خود وقایع مربوط به این دوران را اینگونه بیان می‌کند:

از رویدادهای قابل ذکر در دوران پادشاهی طهماسب پناه آوردن همایون پادشاه هند است به ایران. وی پسر و جانشین ظهیرالدین بابر بنیانگذار سلسله گورکانیان هند (م. ۹۳۷ هجری) است و اگر چه دنبال فتوحات پدر را در هند گرفت لیکن بر اثر مقامت شیرشاه افغان پادشاه دهلی (۹۵۲-۹۶۶ هجری) و شکست‌هایی که از او یافت به سال ۹۵۱ هجری پناه به شاه طهماسب برد و پس از یک سال اقامت در ایران به یاری قزلباشان به دفع دشمنان پرداخت و قندهار در همان سال تصرف نمود و بنابر عهده‌ی که کرده بود به قزلباشان سپرد و از آن پس تا سال ۹۶۲ هجری بعد از جنگ‌های پیاپی با مخالفان خود دهلی را مسخر کرد و یک سال بعد از بام کتابخانه خویش که برای تماشای بر آمدن زهره و گزاردن نماز رفته بود، به زمین افتاد و جان سپرد و پسرش جلال‌الدین اکبر مشوق بزرگ و نام‌آور زبان و ادب فارسی (پادشاهی از سال ۹۶۳ تا ۱۰۱۴ هجری) به جای او نشست. سفر همایون به ایران از حیث تجدید رابطه خاندان تیموری با ایران اهمیت بسیار داشت. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۵، ۱۳)

این گورکانیان هند که به تعبیر مورخان غربی و مولفان هندی «مغول هند» و «مغول کبیر هند» نامیده می‌شوند، اخلاف ظهیرالدین بابر تیموری معاصر و هم پیمان شاه اسماعیل صفوی در مبارزه با ازبکان، بوده‌اند. اینان مانند نیاکانشان به زبان و ادب فارسی و هنر و فرهنگ ایرانی عشق می‌ورزیدند و دربارهایشان را به وجود گروهی بزرگ از شاعران پارسی‌گوی و پارسی‌نویسان و فرهنگ‌دانان ایرانی می‌آراستند. هم زمان با این کوشش‌ها سلسله‌های متعددی از پادشاهان مسلمان در شبه قاره هند حکومت می‌کردند که در دستگاه‌های امارات همگی آنان زبان و ادب فارسی رسمی بود و مردان سیاست و فرهنگ ایرانی بر سر کار بوده زمام امور را در دست داشتند و به ویژه در این اوان

تا چند مدتی از عهد گورکانیان هند نباید از اهمیت سلسله‌های پادشاهان دکن که محل اجتماع بسیاری از بزرگان علم و ادب و سیاست ایرانی بوده‌است غافل ماند. بابر و جانشینان معروفش ناصرالدین همایون (۹۳۷-۹۶۳ هجری) و جلال‌الدین اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هجری) و نورالدین جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هجری) و شهاب‌الدین شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ هجری) و محیی‌الدین اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هجری) به تدریج همه این‌ها را از میان بردند و بر سراسر هند تسلط یافتند به نحوی که هنگام مرگ اورنگ‌زیب تمام هندوستان جز قسمت کمی از شبه جزیره دکن ملک گورکانیان هند شده‌بود و در آن بهره کوچک هم نحوی فرمانبرداری از دولت گورکانی وجود داشت. بعد از اورنگ‌زیب آثار ضعف تدریجی در سلسله گورکانیان هند آشکار شد و در این میان بازگشت روزافزون امیران و راجه‌های محلی به قدرت، حمله نادرشاه افشار به هند، دخالت‌های شرکت‌های فرانسوی و هلندی و انگلیسی خاصه دسیسه‌ها و دست‌اندازی‌های شرکت هند شرقی انگلیس انحطاط دولت گورکانی را تسریع نمود و آن سلسله به سال ۱۲۷۵ هجری هنگام سلطنت بهادرشاه‌ثانی به دست انگلیسیان برافتاد. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۵، ۴۶-۴۸)

«نادرشاه روز جمعه ۹ ذی‌الحجه سال ۱۱۵۱. ق داخل لال‌قلعه شد. آن روز عید قربان بود. در خطبه نماز جمعه مساجد دهلی نام او برده شد. نادر در ۷ صفر سال ۱۳۵۲. ق به ایران بازگشت.» (حاکم‌لاهوری، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۸) نادر با آن نبوغ سرشار در فرماندهی جنگ‌ها توانست سرزمین پادشاهی خود را یکدست کند و در واقع یک حکومت مرکزی مقتدر بنا نهد. «بعد از قتل نادر، احمدشاه ابدالی به هند حمله کرد، ولی شکست خورد. مردم هند بر اثر مهاجمان خارجی، دچار ترس شده بودند و اقتصاد به شدت تحت تأثیر قرار گرفته‌بود. محمد شاه در سال ۱۳۶۱. ق درگذشت. احمدشاه در سن ۲۱ سالگی پادشاه هند شد. ولی خیلی ترسو و حکومت وی آلت دست دیگران شده‌بود. به علت ضعف احمدشاه، مرات‌ها و بوهیلیان نیز شورش نمودند. افغان‌ها نیز در حال قدرت گرفتن بودند و فرخ‌آباد را پایتخت خود قرار دادند. در زمان او احمدشاه ابدالی، دومین حمله خود را به هند کرد. ولی بعد با هم به آشتی رسیدند. در سال ۱۷۵۱ م احمدشاه ابدالی برای سومین بار به هند حمله کرد. احمدشاه با دادن شهرهای پنجاب و ملتان با او صلح نمود. وزیر اعظم صفدر جنگ، این صلح را نپسندید و بین صفدرجنگ و احمدشاه جنگ در گرفت که شش ماه به طول انجامید.» (حاکم‌لاهوری، ۱۳۹۰: ۱۸) اوضاع سیاسی و در کنار آن اوضاع ادبی در شبه قاره و مملکت هند بعد از قتل نادر رو به

زوال نهاد. فراگیری و عام بودن غم و اندوه در کنار فقر و تنگدستی، عامل عادی در جامعه عصر شده بود. اوضاع زمانه و جامعه متشنج شده و مصیبت و رنج و سختی رو به گسترش نهاده بود. ریاکاری و دورویی در دیندار بودن و متشرع‌نمایی از صفات رایج این روزگار است. مدام شاهزاده‌ها بر سر تصاحب پادشاهی جنگ می‌کردند و در این میان آشفتگی مملکت باعث می‌شد که ادبا و شعرا ناامید به گوشه می‌رفتند و امیدوار به آینده مملکت، تا چه شود. این اوضاع نویسندگان را به یاد عهد اکبرشاه و جانشینان او می‌انداخت که در عهد ایشان رفت و آمدهایی که به هند می‌شد باعث شکوه هند و دربار آنها می‌گردید. آزاد بلگرامی در کتاب خزانه عامره در مورد رفت و آمدهایی که به هندوستان می‌شده است، می‌گوید:

و از عهد اکبرپادشاه روز به روز شاعری را رواج فراوان به هم رسید و اکثر امصار به وجود سخن‌سرایان، گلستان‌های عنادل گردید؛ و جهش اینکه سلاطین تیموریه هند همت به تربیت مردم ولایت، زیاده بر سلاطین سابق، گماشتند و قوایم سریر سلطنت را بر دوش ولاتیان گذاشتند. الحق تاجداران صفویه در ایران و شهریاران تیموریه در هندوستان به چه آیین بهین پادشاهی کردند؛ و نحوی که زمین و زمان آفرین گوید، داد معنی سلطنت و جهانداری دادند؛ و در عهد ایشان هیچ خاندان عمده از ولایت ایران و توران نماند که در هندوستان نیامد و به دولتی و جمعیتی نرسید؛ و چون این‌ها مرکز دولت را دایره‌وار احاطه کردند، در جذب مردم ولایت حکم مقناطیس به هم رساندند. هر عامی و سوقی آنجا به توقع منصب هفت‌هزاری، جانب هند دوید تا به نجبا و ارباب کمال چه رسد؛ از آن جمله فرقه شعرا مثل غزالی مشهدی و عرفی شیرازی و ثنایی مشهدی و نظیری نیشابوری و نوعی خوششانی و مشفق بخاری و حکیم رکنای کاشی و طالب آملی و ابوطالب کلیم همدانی و قدسی مشهدی و میرزا صائب اصفهانی و دیگر جماعت «لا تعد و لا تحصی» که تاریخ نام‌ها مفصل تصریح می‌کند». (بلگرامی، ۱۳۹۰: ۱۴۹)

این شرایط و اوضاع وخیم سیاسی و اجتماعی باعث گرایش شعرا و نویسندگان به تصوف و گوشه‌گیری شد. در تمام تذکره‌های این دوره شعرای زیادی دیده می‌شود که به تصوف روی آورده‌اند. در کتاب موج اجتماعی سبک هندی، غلام فاروق فلاح می‌نویسد:

اینکه در تذکره و تاریخ ادبیات می‌خوانیم که: بابا فغانی ظاهراً مانند درویش لآبالی زندگانی می‌کرده است و درباره هلالی، رضا قلی‌خان هدایت می‌گوید: «در خراسانش رافضی و در عراقش سنی خواندندی.» و ابوالقاسم فندرسکی نسبت به لباس ظاهر، سخت بی‌اعتنا بود و مانند درویشان خرقة می‌پوشید و از صحبت اغنیا و بزرگان کناره می‌گرفت و با بی‌سر و پایان و بدنامان، معاشرت می‌فرمود و شوکت بخارایی در وسط زمستان سر و پا برهنه، پاره‌ای نم‌بر دوش افکنده به هر طرف می‌گشت. سرش از برف پوشیده، بی‌قیدی

را به جایی رسانیده بود که حتی برف را از روی سر خود پاک نمی‌کرد. و امید یی تهرانی با اهل شهر خود میانه خوبی نداشت و آنها را بسیار هجو گفته. بیدل به فقر و تنگدستی ساخته و ریاضت‌های تن فرسا می‌کشید. خلق و ابداع اثر (شهر آشوب) و (شهر انگیز) و غیره همه و همه محصول اوضاع نامساعد زمان و شرایط تنگ و دشوار آن دوران است که گاهی روشنفکران را تیره روز و مأیوس و درونگرای می‌بینیم. (فلاح، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۹)

شاهانی چون شاه‌عالم ثانی که اهل شعر و ادب بودند نیز نتوانستند کاری از پیش ببرند؛ زیرا ادب فارسی در این زمان رو به زوال گذاشته بود. در ایران نیز این وضعیت وجود داشت و نادرشاه و جانشینانش اهمیتی به شعر و شاعری و در کل ادبیات نمی‌دادند. واله داغستانی که خود هم شعر می‌سرود و هم در دستگاه دولتی بود و نیز از تذکره‌نویسان خوب و توانای این دوره محسوب می‌شود از سر شکوه و غم در مورد زمان خود اینگونه سروده‌است:

دیگران را چه غم از شورش ملک	همه در فکر شرابند و کباب
سعی کن سعی در اصلاح جهان	که فتادند خلائق به عذاب

(حاکم‌لاهوری، ۱۳۹۰: ۲۰)

۲-۲. تحولات ادبی در قرون دهم تا دوازدهم

در مورد تحولات ادبی در این دوره باید دانست که این تحولات در مناطق مختلفی به وقوع پیوسته است. سیر این تحولات را در ایران و هند و عثمانی باید جستجو کرد. در مورد تحول ادبی در ایران و هند اینجا مطالبی یادآوری می‌شود. ذبیح‌الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات در ایران در این باره می‌گوید:

تاریخ رواج و انتشار زبان فارسی از آغاز سده پنجم شروع شده بود. در آن روزگار که دولت صفوی در ایران تأسیس می‌شود، دامنه نشر این زبان به همراه پیروزی‌های دولت عثمانی حتی به طرف شبه جزیره بالکان در اروپا گسترده می‌شد، و از جانبی دیگر در سرزمین هند جانشینان دولت بهمنی دکن و لودیان و شیرشاهیان دهلی و پادشاهان و حاکمان مستقل بنگاله و گجرات و کشمیر و خاندیش و جز آنها هر یک به نوعی میراث دار زبان و ادب فارسی در هند بودند. و در آن سوی آمویه دریا تا میانه‌های آسیا ازبکان و

خانان مغول به پارسی‌دانی و پارسی‌گویی میل کردند اما در آغاز عهد صفوی حادثه جدیدی در هند رخ داد که بابتی نو در رواج و نفوذ زبان و ادب پارسی گشود و آن سرزمین را به بزرگ‌ترین پناهگاه نویسندگان و مولفان و شاعران فارسی‌گوی مبدل ساخت و آن حمله ظهیرالدین بابر است از سال ۹۳۲ هجری به هندوستان و تشکیل سلسله گورکانیان هند که گردش آن از آغاز تا دیرگاه به دست رجال ایرانی و یا تربیت شدگان‌شان انجام گرفت. و آن را به صورت یک دولت تمام ایرانی در خارج از ایران درآورد. ازین تاریخ تا مدت‌ها زبان فارسی به صورت زبان رسمی دربار هند و زبان سیاست و ادب و شعر درآمد و دیری نکشید که شاعران بسیار از مردم آن سامان در کشمیر و لاهور و دهلی و دیگر جای‌ها برخاستند و در آن دیار کتاب‌های معتبر در انواع گوناگون نثر و نظم به فارسی پرداخته شد. پیداست که همین توجه به زبان و ادب فارسی در هند مایه آن شد که بسیاری از گویندگان ایرانی که بازار رائجی در ایران نداشتند به درگاه پادشاهان و سران و بزرگان آن دیار- که بیشترشان از ایران بدانجا رفته بودند- روی آوردند و عده‌یی از آنان با خانواده‌های خود در آن مرز و بوم باقی بمانند و کانون‌های فعالی برای نشر و بقا و دوام زبان ادب فارسی در آن سرزمین به وجود آورند. (صفا، ۱۳۷۲: ج ۵، ۴۲۱-۴۲۲)

این سیل رفتن شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان از ایران به سمت هند موج جدیدی از شاعر پروری در میان پادشاهان گورکانی هند به راه انداخت. بیشتر این پادشاهان اهل شعر و در واقع اهل ذوق بودند. در این باره علامه شبلی نعمانی در کتاب شعراالعجم خود می‌گوید:

پادشاهان هند اهل ذوق بودند اکبرشاه بزرگ گو اینکه اُمی بود لیکن دارای ذوق سرشار و قدردان سخن بوده‌است. منصب ملک‌الشعرایی برقرار نمود و غزالی اول کسی است که به این مقام منصوب گردیده‌است. بارها اکبرشاه اشعار اساتید را مورد انتقاد قرار می‌داد و نکته چینی می‌کرد که حتی نقادان فن داد انتقاد او را داده‌اند. جهانگیر شعر دیگران را نقد می‌کرد. ذوق شاعری جهانگیر، عالی و به اندازه یک نقاد بزرگ فن بوده‌است. شعرا را به استقبال از شعر شعرای دیگر وا می‌داشت. روزی این شعر امیرالامراء در دربار خوانده‌شد:

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق یک زننده کردن تو به صد خون برابر است

به اشاره جهانگیر، شعرا هر یک روی آن غزلی گفتند و در این میان شعر ملا احمد مهرکن مورد پسند واقع گردید. آن بیت اینست:

ای محتسب ز گریه پیر مغان بترس یک خم شکستن تو به صد خون برابر است

و خود جهانگیر نیز این بیت را گفته‌است:

از من متاب رخ که نیم بی تو یک نفس یک دل شکستن تو به صد خون برابر است.

(نعمانی، ۱۳۳۴: ج ۳، ۴-۶)

محمد داراشکوه^۱ یکی از شاهزادگان بنام و مشهور خاندان گورکانی هند بود که درویش مسلک و دارای تألیفات فراوان است. در سلسلهٔ مربیان و حامیان سخن در هند می‌توان نام بزرگانی چون: عبدالرحیم خانخانان^۲، علی قلی خان، خان اعظم کولکلتاش، ظفرخان و غازی خان را نام برد. در این میان نام حکیم ابوالفتح گیلانی^۳ را نیز باید گنجانند. عرفی شیرازی در مدح عبدالرحیم خانخانان سخن‌شناسی او را گوشزد می‌کند:

سخن شناسا دیدی و دیده باشی هم علو پایهٔ من در مقام سحابانی

فلان مربی و من تربیت پذیر، این بس ز فضل خود چه زخم لاف‌های طولانی

(عرفی شیرازی، ۱۳۷۸: ج ۲ و ۳، ۳۸۹)

«قدردانی و بخشندگی ابراهیم عادل شاه^۴ در دکن، بیجاپور را بخشی از ایران کرده بود. ظهوری و ملک‌قمی از ملازمان دربار او بودند، حتی جاذبه و کشش اکبری؛ یعنی اکبر شاه بزرگ نتوانست آن‌ها را از بیجاپور به دهلی و آگره جلب کند. در برهان پور نظام‌شاه بحری گویی مربی فن بوده است. ظهوری ساقی نامه را در شأن او گفت و به صلوات گرانمایه مورد نوازشش قرار گرفت.» (شبهلی نعمانی، ۱۳۳۴: ج ۳، ۷-۸)

زبان شعرا در این مورد گویا ترین گواه بر اشتیاق آنهاست؛ چنانکه کلیم کاشانی می‌گوید:

ز شوق دوست زآنسان چشم حسرت بر قفا دارم/ که رو هم گر به راه آرم نمی بینم مقابل را

^۱ - نام وی محمد و ملقب به داراشکوه (۱۰۲۴-۱۰۶۹ ق)، دانشور، ادیب و شاعر پارسی‌گو و نیز پسر بزرگ و ولی عهد شاهجهان، پادشاه هندوستان است.

^۲ - میرزا عبدالرحیم خانخانان پسر محمد بیرامخان خانخانان (۹۶۴-۱۰۳۶ ق)، و از وزیران صاحب قدرت و هنرپرور و از شاعران دربار گورکانیان هند در زمان جلال‌الدین اکبرشاه و جهانگیر شاه بود. او در روند مهاجرت هنرمندان ایرانی به هند مؤثر بود.

^۳ - میر مسیح‌الدین ابوالفتح گیلانی دوانی پسر مولانا عبدالرزاق صدر (متوفی ۹۹۷ ق)، طبیب، شاعر و خطاط عصر اکبرشاه گورکانی در هند است. او مصاحب میرزا عبدالرحیم خانخانان بود. از آثاری به جا مانده است.

^۴ - ابراهیم عادل‌شاه یکم چهارمین پادشاه از سلسله عادل شاهی دکن در هندوستان، فرزند اسماعیل شاه، دومین از پادشاهان این دوده و نوادهٔ یوسف شاه مؤسس این سلسله است. ابراهیم در سال ۹۴۱ هجری جلوس کرد و پس از ۲۴ سال سلطنت به سال ۹۶۵ هجری وفات یافت.

اسیر هندی و زین رفتن بی جا پشیمانم / کجا خواهد رساندن پرفشانی مرغ بسمل را

ز ایران می‌رود نالان کلیم از شوق همراهان / به پای دیگران همچون جرس طی کرده منزل را

(کاشانی، ۱۳۳۶: ۹۹)

هند بهار آمل و شکوفه اقبال شاعران شده بود. هر شاعری سعی می‌کرد هر چه زودتر خود را به مملکت هند برساند. «ملا عبدالرزاق فیاض لاهیجی داماد ملا صدرا شیرازی لزوم مسافرت به هندوستان را چنین بیان کرده است:

حیذا هند، کعبه حاجات

خاصه یاران عافیت جو را

هرکه شد مستطیع فضل و هنر

رفتن هند واجبست او را»

(کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۵۸)

این رویه ادامه داشت تا هند از لحاظ سیاسی کم کم رو به افول گذاشت. بیشتر وقت شاهزاده‌ها و شاهان این خاندان صرف مبارزه با رقیبان خود می‌شد. «باید دانست که با روی کار آمدن عالمگیر (اورنگ زیب) و شروع زهد خشک او کم کم چراغ شعر و شاعری رو به خاموشی رفت.» (شبلی نعمانی، ۱۳۳۴: ج ۳، ۱۵۸)

این وضعیت موجب نارضایتی جمعی از ادیبان آن روز از زوال شعر و شاعری گشت. آرزو از وضع شعر و ادب زمانه خویش، سخت شکوه کرده و گفته است:

اگر شاه جهان آباد را که این همه مدعیان شعر در آن جایند غربال کنند، غیر از دو یا سه نفر کسی که در خور ذکر باشد، نخواهند یافت؛ خدا می‌داند که پس از ما چه صورتی از پرده غیب بیرون خواهد آمد. در وصف وضع شعر و شاعران زمان می‌گوید:

به عرض بیان چون گشایند لب

همه استعاره است حسن طلب

شود چون عروض آید اندر بیان

ز بحر تقارب تنافر عیان

یکی اصطلاحات برده به کار

خوش از گرم گشتن به رنگ هزار

یکی برده از مشکلی کار پیش

لغز گویی از پوچ گویی خویش